

ندا رسید به جان‌ها ز خسرو منصور
نظر به حلقه مردان چه می‌کنید از دور؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۴۴

با توجه به تأکید مولانا در رابطه با «نظر» که در غزل ۱۱۶۹ می‌فرماید:

جمله نظر شو که به درگاه حق
راه نیابد، مگر آلا نظر
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۶۹

تفاوت این دو «نظر» چیست؟
یک نظر با ناظر و یک نظر بدون ناظر. یک نظر با بصیرتی عاری از همانندگی‌ها و یک نظر آلوده به ابر و غبار جسم‌ها و تعلقات. یک نظری که مجهز به نور قدیم است و یک نظری که به آتش شهوات و داشتن‌ها پیوند خورده است.

قومی که بر براق بصیرت سفر کنند
بی ابر و بی غبار در آن مه نظر کنند
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۶۲

-بِراق: اسب تیزرو؛ در اصل نام مرکب پیغمبر (ص) در شب معراج بوده است.

گر چه بصر عیان بود، نور در او نهان بود
دیده نمی‌شود نظر، جز به بصیرتی دگر
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۲۱

-عیان: آشکار

هوای نفس تو همچون هوای گردانگیز
عدو دیده و بینایی است و خصم ضیاست
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۳

-عدو: دشمن؛ بدخواه
-ضیا: نور؛ روشنی

آن نظری جو که آن، هست ز نور قدیم
کاین نظر **ناری** ات، همچو شرر می‌رود
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۸۸

در دفتر دوم، بیت ۲۷۴۳ دارند:

هر که خود را از هوا خو باز کرد
چشم خود را آشنای راز کرد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۲۷۴۳

و در دفتر پنجم، بیت ۵۸۷:

غیر معشوق ار تماشایی بود
عشق نبود، هرزه سودایی بود
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۵۸۷

در دفتر ششم، بیت ۲۱۸۰ دارند:

تو دارای نظر هستی، ولی آن «نظر» نکته‌سنج و دقیق و باریک‌بین نیست و به همین خاطر دید تو متوقف شده است و در اصل بینا نیستی.

تو نظر داری ولیک اِمعانش نیست
چشمه افسرده است و کرده ایست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۲۱۸۰

-امعان: دقت و تأمل

و در دفتر اول، بیت ۲۶۹۵ دارند:

شب پران را گر نظر و آلت بُدی
روزشان جولان و خوش حالت بدی
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۲۶۹۵

-شب‌پره: خفاش

نوشتن، خواندن و بیان گفتار بزرگانی چون مولانا، در حالیکه ناظری بر ذهن ما نیست، نگاه کردن از دور به این بزرگان است، چرا که من‌ذهنی عملاً نه خواهان تبدیل و نه توان آن را دارد. ساختارش برای این تبدیل و دگرگونی آفریده نشده است.

در دفتر دوم، بیت ۳۱۸ دارند:

گرچه حکمت را به تکرار آوری
چون تو ناهلی، شود از تو بری

-بری: دور

ور چه بنویسی، نشانش می‌کنی
ور چه می‌لافی، بیانش می‌کنی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات شماره ۳۱۸ و ۳۱۹

او ز تو رو در کشد ای پُرس‌تیز
بندها را بگسلد وز تو گریز

ستیزه و مقاومت از خصوصیات جدایی‌ناپذیر من‌ذهنی است.

ور **نخوانی** و ببیند سوز تو
علم باشد مرغ دست‌آموز تو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۲۰ و ۳۲۱

اگر طلب و سوز تو را برای تبدیل شدن ببیند، این حکمت‌ها مثل مرغ دست‌آموزی راه‌گشای تو خواهند شد.

او نیاید پیش هر نا اوستا
همچو طاووسی به خانه روستا
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۲۲

ذهن نظر به حلقه بزرگان و حکما را سو و جهت دلخواه خود می‌دهد، در صورتیکه مولانا می‌فرماید:

از هر جهتی تو را بلا داد
تا باز کشد به بی‌جهات
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

در دفتر اول، بیت ۲۰۰۷ دارند:

گر تو خود را پیش و پس داری گمان
بسته جسمی و محرومی ز جان
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۲۰۰۷

در غزل ۸۴۱ از قولِ همین ندا که در مطلعِ غزل ۱۱۴۴ است می‌فرماید:

آمد ندای بی‌چون، نی از درون نه بیرون
نی چپ نه راست نی پس، نی از برابر آمد

آن سو که میوه‌ها را این پختگی رسیده‌ست
آن سو که سنگ‌ها را اوصاف گوهر آمد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۴۱

آن سو که خشک ماهی شد پیش خضر زنده
آن سو که دستِ موسی چون ماهِ انور آمد

این سوز در دل ما چون شمع روشن آمد
وین حکم بر سر ما چون تاجِ مفخر آمد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۴۱

ایباتی است (از آقای شاپور) برگرفته از بیت ۱۷۳۱، دفتر سوم مثنوی، اگر اجازه بفرمایید خدمتتان ارائه کنم.

منظرت باشد سراب و هان بدان آن آب نیست
گشته خالی ساغرت، پر از شرابِ ناب نیست

در میان کعبه دنبال چه می‌گردی چنین؟!
خسته و نالان شوی، این خانه را محراب نیست

خوش خرامان می‌روی در وادی افکارِ خویش
از چه رو سعیت به جان و دیدِ آن آداب نیست
-آقای شاپور

مرغِ روحت را رها کن تا پرد بر آسمان
چونکه جایش در میانِ دام و این مِضراب نیست

-مِضراب: نوعی دام برای شکارِ مرغ یا ماهی که کیسه‌ای توری است.

در هوای پاک این دمِ رو، نفس را تازه کن
کار تو پاکِ ست، کارِ مردِ گلخن تاب نیست
-آقای شاپور

-گلخن تاب: تون تاب؛ آن که برای گرم شدن آبِ خزانه، آتش‌خانهٔ حمام را با موادِ سوختنی روشن و گرم کند.

ذره‌ات را در ستونِ روزنی پرواز ده
در پسِ روزنِ مگو تابنده و آفتاب نیست

شرجه شیری در پی‌ات افتاده و آگه نه‌ای
هیچ کس را زان جگرخوارِ ژیان در تاب نیست
-آقای شاپور

-ژیان: غضبناک؛ خشمگین

شوره‌زارِ تن رها کن، رو سوی بستانِ جان
تا ببینی اندر آن جز چشمه‌های آب نیست

دیده را آبی بزن و آن چشم جان را برگشای
خانه خوش بینی که بسته، بر کسی آن باب نیست
-آقای شاپور

گفت حَقَّت: جانشینم باش بر روی زمین
خود نگر اکنون کجایی، جای این نواب نیست

توبه کن وز خورده استفراغ کن
چاره جز فی کردن آن گنداب نیست
-مصراع اول: مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۰۹؛ مصراع دوم: شاپور

چند تلخی می کشد جان از فراق؟
از چه رو در چاره‌ات اشتاب نیست؟

وقت تنگ است ای برادر رو طبیعت را بجو
نوشدارو را چه حاصل، چون دگر سهراب نیست؟
-آقای شاپور

-نوشدارو: پادزهر

بلبل عشقی و صوت دل نواز عاشقان
این چنین مجلس سزای بانگ آن آغراب نیست

-آغراب: غریبه‌ها؛ بیگانگان

مانده بدرت در محاق و تیره گشته آسمان
گر بتابی، نیک بینی بهتر از این تاب نیست
-آقای شاپور

-پدر: ماه شب چهاردهم
-محاق: وضعیت ماه در سه شب آخر ماههای قمری. در این وضعیت هلال آن بسیار باریک است و از زمین دیده نمی‌شود.

ماه‌رویی تو به باطن، نورافشان کن چو ماه
نورافشانی و رخسش کار هر که تاب نیست

-که‌تاب: کاه‌تاب؛ دودی که از آتش زدن کاه حاصل می‌شود.

چشم جان بگشا خلاصی ده ز تاری جان خویش
بین که وقت تنگ باشد، هان زمان خواب نیست
-آقای شاپور، برگرفته از بیت ۱۷۳۱، دفتر سوم مثنوی

روز در خوابی، مگو کاین خواب نیست
سایه فرع است، اصل جز مهتاب نیست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۷۳۵

در پناه حق، شاپور